هوالعلیم

بررسی روایات دال بر عدم جواز احرام از میقات

سلسله دروس خارج فقه – عدم جواز احراز از غیر میقات - جلسه ۱۴۹

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

در جلسهٔ قبل روایاتی در بحث عدم جواز احرام از غیر میقات عرض شد و روایات دیگری در این زمینه هستند که جواز را برای کسی که مِن علةٍ باشد، می‌رسانند؛ از جمله آن روایات، روایت علی بن ابراهیم است:

علی بنُ إبْراهیمَ عَن أَبیهِ عَن ابنِ أَبی عُمَیرٍ عَن جَمیلِ بنِ دَرَّاجٍ سورة بنِ کلیب قال: قلتُ لأبی‌جعفرٍ علیه السلام: خَرجتْ معنا امرأةٌ من أَهلنا فجهلتِ الإحرامَ فلم تُحرِم حتّی دَخَلنا مکّةَ و نسینا أن نأمُرَها بذلک قال: «فمُرُوها فلْتُحْرِمْ مِن مَکانها مِن مکّةَ أو مِن المسجد».[1]

این روایت مطلق است. امام علیه السلام در روایت قبل که مربوط به إمرأة بود، فرمودند که باید به میقات برگردد. در روایت معاویة بن عمار داریم:

عن معاویةَ بنِ عمّارٍ قالَ: سألتُ أباعبدالله علیه السلام عن امرأةٍ کانتْ معَ قومٍ فَطَمِثَتْ فأرسلت إلیهم فسَأَلَتْهم فقالوا ما نَدری أَعلیکِ إحرامٌ أم لا و أنتِ حائضٌ فترکوها حتّی دخلَتِ الحَرَمَ، فقالَ علیه السلام: «إن کانَ علیها مُهلةٌ فتَرجِعُ إلی الوقتِ فلتُحرِم منه فإن لَم یکنْ علیها وَقتٌ فلْتَرجِع إلی ما قَدَرَتْ علیه بعدَ ما تَخرُجُ من الحرمِ بقدرِ ما لا یفوتُها».[2]

این روایت مشروط به وجود وقت است یعنی شخص محرم مهلت داشته باشد و بتواند به میقات برگردد.

اما روایت قبل مطلق بود چون حضرت فرمودند: «فمُرُوها فلْتُحْرِمْ مِن مَکانها مِن مکّةَ أو مِن المسجد»، از اینجا معلوم می‌شود روایتی که می‌فرماید: «اگر می‌تواند برگردد» در صورتی است که رفقه‌ای داشته باشد. انسان این مطلب را از قرائن استنباط می‌کند که اگر رفقه‌ای داشته باشد و افرادی را داشته باشد که بتوانند او را تا وقت حج بیاورند، باید برگردد و اگر کسی را نداشته باشد، در این صورت امام علیه السلام نمی‌فرمایند که یک زن به‌تنهایی از مکه به مدینه که تقریباً هفتاد فرسخ است، برگردد و دوباره به مکه بیاید، این امر معقولی نیست. وقتی که شخصی با کاروان و حَمَله به‌سمت مکه می‌آید، به این می‌گویند: استنباط حال از قرائن و شرایط. در این روایت می‌فرماید اگر مهلت دارد و می‌تواند، باید به آنجا برگردد و احرام ببندد، یعنی اگر کسی با او هست و قدرت دارد، باید این کار را انجام دهد. آن قدرت و توان به‌واسطهٔ اموری حاصل می‌شود، اولاً

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبواب المواقیت، باب ۱۴، ص ۳۲۹، ح ۵.
[2] وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبواب المواقیت، باب ۱۴، ص ۳۲۹، ح ۴.

خودش ضعف نداشته باشد و علتی نداشته باشد ثانیاً از حرامی [دزدان]، غیر حرامی، تخلیهٔ سرب و امثال‌ذلک همه در این مسئله مشخص باشد و مشکلی در کار نباشد.

اینجا که حضرت می‌فرماید: «و نسینا أن نأمُرَها بذلك قال: "فمُرُوها فلْتُحْرِمْ مِن مَكانها مِن مكّةَ أو مِن المسجد".» مشخص است که به نفس مسئله برمی‌گردد. وقتی یك زن یا یك مرد تنها است ـ حالا کاری به زن بودن ندارد ـ اقتضای مسئله این نیست که برگردد. بله! اگر می‌تواند و قادر است، باید برگردد. همان‌طوری‌که در جلسهٔ قبل عرض کردم، امام علیه‌السلام برای یك مسئلهٔ مستحب چنین شرایط شاقّی را قرار نمی‌دهد، این مسئله غیر معقول است که این‌همه راه را دوباره برگردد و تدارك کند مثلاً به مکه رسیده درحالی‌که احرام نبسته است، دوباره به مدینه برگردد و احرام خود را از مدینه ببندد چون از مدینه عبور کرده است یا اینکه باید از جحفه احرام ببندد که با ماشین سه ساعت و در جاهای دور چند ساعت طول می‌کشد.

وجوب ماندن در مکه بین انجام اعمال عمره و حج

اهمیت این مسئله مربوط به این است که خود این شخص قادر بر چنین مطلبی باشد چون افرادی ـ حَمَله ـ که وارد مکه شده‌اند در حال احرام هستند و نمی‌توانند از مکه بیرون بیایند و دوباره از حرم خارج شوند بلکه باید عمره انجام دهند و وقتی هم که عمره انجام دادند، نمی‌توانند بین عمره و حج هم از مکه خارج شوند حتی الآن هم که حجاج به حج می‌روند، واجب است که بین عمره و حج از بلده مکه خارج نشوند، حتی به منیٰ هم نمی‌توانند بروند چون منیٰ خارج از مکه است.

بله، کوه احد الآن داخل در مکه محسوب می‌شود ولی خارج از آن که به سمت منیٰ است، خارج از مکه محسوب می‌شود. بنابراین فردی که وارد مکه شده است، از کجا فردی را پیدا کند که با او به مدینه برگردد؟! کسی را پیدا نمی‌کند چون افرادی که وارد مکه شده‌اند، دیگر جایز نیست که از مکه خارج شوند، یعنی کاروان نمی‌تواند به مدینه برگردد.

پس معنای «ما قَدَرَتْ علیه» این است که اگر افرادی را پیدا می‌کند که بتوانند او را برگردانند مثلاً عده‌ای می‌خواهند به مدینه بروند، این شخص را به مدینه برسانند و دوباره حملات دیگری که از مدینه به سمت مکه حرکت می‌کنند، این فرد را به مکه بیاورند. در چنین شرایطی که این‌قدر اهمیت دارد، امام علیه السلام می‌فرماید که اگر می‌تواند انجام دهد. اما اگر چنین مسئله‌ای نبود تحمّل چنین مشقّتی لازم نیست، یعنی در اینجا حمل بر سهل‌گیری شده است. لذا حضرت می‌فرمایند: «فمُرُوها فلْتُحْرِمْ مِن مَكانها مِن مكّةَ أو مِن المسجد»، از همان منزلش در خود مکه و یا در مسجدالحرام برای عمرهٔ تمتع، احرام می‌بندد و عمرهٔ تمتع را انجام می‌دهد بعد

مُحل می‌شود و تا یوم التروية صبر می‌کند که برای عرفات احرام می‌بندد؛ لذا از این روایت استفاده می‌کنیم برای کسانی که برگشتن برای آنها مشکل است، از همان مکان احرام ببندند و یا هر قدر که می‌توانند از مکه دور شوند و حتی اگر از مکه هم به علت تنهایی یا وجود حیوانات و امثال‌ذلک، نمی‌توانند دور شوند، از همان أدنیٰ الحل احرام ببندند.

روایت دیگر:

عن محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال، عن ابن بکیر، عن زُرارةَ: عن أناسٍ من أصحابنا حَجُّوا بامرأةٍ مَعَهم فقَدِمُوا إلی المیقاتِ و هی لاتُصَلِّی فجَهِلُوا أنّ مثلَها یَنبَغِی أنْ تُحرِمَ فمَضَوْا بها کما هی حتَّی قَدِمُوا مکّةَ، و هی طامثٌ حلالٌ فسَأَلُوا النّاسَ فقالَ: «تَخرُجُ إلی بعضِ المَوَاقِیتِ فتُحرِمُ منه فکانَتْ إذا فَعَلَتْ لَمْ تُدرِک الحجَّ فسَأَلُوا أباجعفر علیه السلام ، فقالَ تُحرِمُ من مکانِها قد عَلِمَ الله نیَّتَها».[1]

حکم مسئله را نمی‌دانستند، حضرت فرمودند که باید به یکی از این میقات‌ها برگردد. «فکانَتْ إذا فَعَلَتْ لَمْ تُدْرِكِ الحجَّ» وقت ضیق بود، یعنی اگر می‌خواست برود فرصتی نداشت، «فسَأَلُوا أباجعفر علیه السّلام، فقالَ: "تُحْرِمُ من مکانِها قد عَلِمَ اللهَ نیَّتَها"» این روایت هم در این زمینه مثل روایت قبل است.

روایت دیگر:

محمّد بن الحسن بإسناده عن موسی بن القاسم، عن ابن أبی عمیر، عن حمّاد، عن الحلبی قال: سألتُ أباعبدالله علیه السلام عَن رجلٍ تَرکَ الإحرامَ حتی دَخَلَ الحَرَمَ، فقال: «یرجِعُ إلی میقاتِ أهلِ بلادِهِ الذی یحرِمونَ منه فَیحرِمُ، فإن خَشِیَ أن یَفوتَه الحَجُّ فَلْیُحرِم مِن مکانه، فإنِ اِستَطاعَ أن یَخرُجَ مِن الحَرَمِ فَلْیَخرُجْ».[2]

این روایات همه مثل هم هستند.

روایت دیگر:

عن علی بن جعفرٍ عن أخیه موسیَ بن جعفرٍ علیهما السّلام قالَ: سألتُه عن رجلٍ نَسِیَ الإحرامَ بالحجِّ فذکرَ و هو بعرفاتٍ، ما حالُه قال: «یقولُ اللهمَّ علی کتابک و سنّةِ نبیّکَ صلَّی الله علیه و آله، فقدْ تَمَّ إحرامُه فإن جهل أن یُحرمَ یومَ التّرویةِ بالحجِّ حتی رجعَ إلی بلدِه إن کان قَضَی مناسِکَه کلَّها فقدْ تَمَّ حجُّه».

حتی تا عرفات هم بدون احرام آمده است. اصلاً مسائل حج خیلی عجیب است، یعنی این‌قدر فروعات و مسائل شبیه به هم دارد که آدم گیج می‌شود، واقعاً خیلی عجیب است! [فروعات] خیلی زیاد است؛ مسائل طواف، خصوصاً افرادی که دارای علل مختلفه می‌باشند، مسئلهٔ طهارت و طواف آنها، اعمالی که مترتّب بر

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبواب المواقیت، باب ۱۴، ص ۳۳۰، ح ۶.

[2] وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبواب المواقیت، باب ۱۴، ص ۳۳۰، ح ۷.

طواف است.

خیلی وقت پیش با کاروان لبنانی‌ها حج بودیم. تقریباً ناشناس بودیم و سرمان به‌کار خودمان بود، لباسمان هم لباس عادی بود. شخصی آنجا بود که بر اینها سخت می‌گرفت. یکی از دوستان لبنانی که همراه ایشان بودیم، یك نفر از همین حاجی‌ها را پیش من آورد، آن شخص دربارهٔ اعمالش توضیح داد، من دیدم اشکالی ندارد. گفتم: آقا حج تو درست است. گفت: «درست است؟! این آخوند کاروان می‌گوید که درست نیست!» گفتم: برود دنبال کارش! آقا رهایش کن و ... یك‌دفعه این آقا رفت و بیست نفر را همراه خودش آورد، اتاق پر شد! گفتند: «سید، تو چه می‌گویی؟!» به همه گفتم: درست است، درست است، درست است! هرکسی هرچه گفت، گفتم: درست است. گفتم که من روز قیامت ضامن هستم؛ اگر حج شما ایراد داشت، روز قیامت بیایید. همهٔ اینها خوشحال شدند! گفتم که آقا! حج شما از حج من درست‌تر است! یك‌دفعه همه گفتند: «صلوات، صلّی علیٰ النّبی!» یك صلوات فرستادند. خیلی دعایمان کردند. اصلاً انگار بارِ گرانی بر گُردهٔ اینها بود. اینها در حال اضطراب، حیرت و تحیّر بودند. وقتی شنیدند که حج آنها صحیح است، آن‌وقت من آثار حج را در چهرهٔ آنها دیدم. از آن شب به بعد دیگر صورت اینها چهرهٔ دیگری بود، صورت دیگری بود. واقعاً چه مسئولیتی برعهدهٔ ما هست؟! یعنی ما باید حج مردم را این‌طور ارائه دهیم؟! یعنی به شکل یك اغوال[1] که خدا تکلیفی کرده است و باید این تکلیف به این کیفیت، مصیبت و این وضعیت و اَشکال انجام شود؟! همیشه در حال اضطراب، تحیّر، گیجی و منگی که این چه می‌شود یا آن چه می‌شود؟! اصلاً این حرف‌ها نیست.

گفتم که آقا، من ضامن هستم که حج شما از من بهتر است. خدا این حج را مقرّب‌تر، اصح و احسن قرار می‌دهد. وضع آنها عوض شد، آن آخوند هم رفت و ما دیگر او را ندیدیم. فهمید که کار او کساد شده است و همهٔ مشتری‌هایش رفتند چون می‌خواست از آنها پول بگیرد و برای آنها نماز طواف و صلاة نساء بخواند! به ما می‌گفتند که او می‌گوید: «باید نماز نساء بخوانید»، گفتم: حالا اگر نخوانید، چه می‌شود؟! می‌گفتند: «زن برای ما حرام می‌شود!» گفتم: حرام شود! تازه شانس هم آورده‌اید، چند روزی راحت هستید! با کسانی که مقداری سنّ آنها بیشتر بود، شوخی می‌کردم و می‌گفتم: آقا هفتاد سال عمر کردی، بس است، حالا چند سال آخر عمر بدون این مسائل راحت باش، بهتر است! مقداری با اینها شوخی می‌کردیم و می‌خندیدیم و می‌گفتیم که اعمال شما درست است، رها کنید، به یکی از آنها گفتم: تو که عرب هستی، حمد و سوره‌ات درست است! حالا یک نفر فارس و ایرانی باشد، قرائت خودش را درست می‌کند.

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبواب المواقیت، باب ۱۴، ص ۳۳۰، ح ۸.

خلاصه این آقا می‌خواست از آنها پول بگیرد تا برای آنها نماز بخواند، ریال نمی‌خواست بگیرد، بی‌پیر دلار می‌خواست! کاسبی خوبی بود. علیٰ‌کلٍّ‌حال از همهٔ اینها روز قیامت سؤال می‌شود و باید به این مسائل پاسخ دهند.

یک روایت داریم که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در عرفات ایستاده بودند، غروب روز عرفه بود، حجّاج می‌آمدند و از رسول الله مسائل خودشان را می‌پرسیدند، در تمام مطالب پیغمبر می‌فرمودند: «صحیح است، صحیح است، حج شما درست است» حتی در یک مورد نداریم که فرموده باشند که کفاره بدهید یا شاة ذبح کنید و امثال‌ذلک بلکه حضرت می‌فرمایند: «إذهبوا فقد غفر الله لکم، أفیضوا فقد غفر الله لکم.»[1]

بنای مناسک حج و احکام آن بر غلبهٔ جنبهٔ رحمت

این روایت خیلی عجیب است که اصلاً چطور بنای این مناسک و احکام بر غلبهٔ جنبهٔ رحمت است. این موضوعی است که فقیه و مجتهد باید نسبت به این اطلاع داشته باشد.

عوض شدن احکام در فضای غلبهٔ رحمت

فضای حج، فضای احرام، فضای مناسک، فضای طواف و فضای عرفات، فضای غلبهٔ رحمت است؛ در چنین فضایی خیلی احکام عوض می‌شود بر خلاف اینکه فضا، فضای ضیق، حصر، صعوبت و تحیّر باشد. اصلاً به‌طورکلی انسان را در وادی دیگر می‌برد و مسئلهٔ خیلی عجیبی است.

جهت دادن تمایل به فکر انسان

ما خیال می‌کنیم که فکر، ـ نه اینکه این‌طور نباشد ولی من غلبه را می‌گویم ـ مطلب بسیار مهمی است ـ سلیقه و نفس و جهت‌گیری انسان را تعیین می‌کند؛ فرض کنید که انسان نسبت به این مسئله تمایل دارد، فکر این تمایل را ازبین می‌برد و می‌گوید که این مسئله برای تو بد است و آن مسئله برای تو خوب است و نفس را عوض

---

[1] تهذیب الأحکام، ج ۵، کتاب الحج، باب ۱۷، ص ۲۴۰، ح ۳:
«عن محمّد بن حمران قال: سألتُ أباعبدالله علیه السلام عَن رجلٍ زارَ البیتَ قبلَ أن یَحلِقَ قالَ: "لا یَنبَغی إلاّ أن یکونَ ناسیاً" ثمَّ قال: "إنَّ رسولَ الله صلّی الله علیه و آله أتاهُ أناسٌ یومَ النَّحرِ، فقال بعضهم: یا رسول الله ذَبَحْتُ قبلَ أن أرمیَ و قالَ بعضُهم: ذَبَحْتُ قبلَ أن أحلِقَ فَلَم یَترُکوا شَیئاً أخّروهُ و کانَ یَنبَغی أن یُقدّموهُ و لا شَیئاً قَدّموهُ کانَ یَنبَغی لهم أن یُؤَخِّرُوهُ إلاّ قال: لا حَرَجَ".»

می‌کند. درحالی‌که مسئله به‌عکس است تمایل، به فکر جهت می‌دهد؛ یعنی تمایلِ انسان به یك مطلب، به فکر جهت می‌دهد امروز او را دوست دارد و چون او را دوست دارد، راجع به او به یك نحو قضاوت می‌کند، فردا به علتی با او دشمن می‌شود، حالا که دشمن شد، فکر او را عوض می‌کند و نسبت به او یك حکم دیگر می‌کند، درحالی‌که این شخص همان است؛ یعنی این بدبخت زنا نکرده، شرب خمر نکرده، از دیواری بالا نرفته، سرقتی نکرده، اصلاً کاری انجام نداده است، پس چه چیزی عوض شده است؟! تمایل! حالا بعلةٍ مِن العِلَل.

توصیهٔ بزرگان اهل معرفت نسبت به تمایل نفس و میل به مسائل

اینجا است که بزرگان اهل معرفت گفته‌اند که نسبت به تمایل نفس و میل به مسائل، خیلی دقت کنید چون نفس در عالم تفکر، فکر و ترتیب قضایا و اخذ نتیجه را بر آن حساب و نسقِ تمایل خودش قرار می‌دهد. برای خود ما هم إلیٰ‌ماشاءالله اتفاق افتاده است و برای همه اتفاق می‌افتد که امروز راجع به شخصی چنین حکمی می‌شود که چقدر آقای خوبی است، چه افکار خوبی دارد، چقدر مسائل خوبی دارد اما آن روزی نیاید که آدم چیزی بگوید یا حرفی بزند که این حرف بر خلاف میل او باشد، آن‌وقت تمام مسائل عوض می‌شود؛ می‌گوید که اصلاً این چه کسی است؟! اصلاً برای چه حرف می‌زند؟! اصلاً چه‌کاره است؟! اصلاً افکارش خراب است، به حرف‌هایش گوش ندهید! آخر خودت هفتهٔ پیش می‌گفتی که این شخص اخلاقش این‌طور است، افکارش این‌طور است، مبانی‌اش این‌طور است، طرز تفکرش این‌طور است! اما قضیه‌ای اتفاق افتاد، مسئله‌ای اتفاق افتاد که تمام آن بناهایی که بر آن مبنا استوار شده بود، فروریخت و بنای جدید بِنا و پی‌ریزی شد و به ارتفاع رفت.

توصیهٔ بزرگان راجع به مراقبت در انتخاب رفیق و تأثیر او در انسان

لذا بزرگان فرموده‌اند که مواظب رفیقتان باشید که چه رفیقی را برای خود انتخاب می‌کنید. انتخاب رفیق همین بلا را بر سر آدم می‌آورد یعنی رفیق، نفس و میل انسان را به‌واسطهٔ جاذبه‌ها و امور مختلف که موجب تمایل نفس است، به‌سمت خودش می‌کشد. وقتی که به سمت خودش کشید، اصلاً خواهی‌نخواهی می‌بینید که آن ذهنیتی که قبلاً از آن شخص در ذهن شما بود، کم‌کم تغییر می‌کند و عوض می‌شود.

شخصی در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ بود که خیلی شدید ابراز علاقه می‌کرد و دیگران را تخطئه می‌کرد. از اینها یکی دو نفر هم نبودند، حالا یکی از آنها را می‌گوییم! من یک روز دیدم با یک نفر راه می‌رود که مصاحبت آن شخص برای او خوب نبود؛ دیدم با یک نفر صحبت می‌کند، وقتی که به مسجد می‌آیند با همدیگر می‌آیند و باهم برمی‌گردند. یک مدت گذشت، یک روز به او گفتم که فلانی، می‌بینم که با

فلان شخص هستید. گفت: «بله، اتفاقاً آدم بدی نیست.» گفتم: ای داد بیداد مثل اینکه کارش ساخته شده است! یک مدت گذشت، من دیدم که ایشان یک روز در میان به مسجد می‌آید مثلاً یک روز می‌آید و دو روز نمی‌آید، بعد دیدم که جای دیگر می‌رود و سر از جای دیگر در آورده است البته جزئیاتش را توضیح نمی‌دهم؛ با افراد و گروهی که درست در مقابل مرحوم آقا برای خودشان دکّان و دستگاه و دفتر و دستک درست کرده بودند، این فرد جزء یکی از آن افراد شد. کسی که قبلاً به اینها اعتراض و اشکال می‌کرد، کم‌کم یکی از ارکان و اعیان آنها شد! از یک طرف آن حالت جذب نسبت به بزرگان، به مرور زمان کم می‌شود و از طرف دیگر حالت دافعه نسبت به نافیان و مقابلین این بزرگان هم به مرور زمان کم می‌شود؛ لذا این دو کم‌کم به‌هم نزدیک می‌شوند؛ یعنی در یک سطح قرار می‌گیرند؛ این از آن بالا به پایین می‌آید و آن هم از پایین به بالا می‌آید. می‌گوید که حالا چه اشکال دارد که یک شب اینجا برویم و یک شب هم آنجا برویم، چه اشکال دارد؟! این تفاوت در یک کفه قرار گرفت. اینکه در یک کفه قرار می‌گیرد، چه چیزی عوض می‌شود؟! فکر عوض می‌شود؛ یعنی میل باطن، تفکّر را عوض می‌کند، وقتی تفکر را عوض کرد، تصرف انسان هم عوض می‌شود. آن کسی که باید به اینجا بیاید؛ تصرف او به آنجا می‌رود و آن کسی که باید این مطلب را در اینجا بگوید، تصرف او به جای دیگر می‌رود و این یک خطر بسیار بسیار بزرگی است که باید مواظب آن باشیم.

بنده در محضر استاد مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیهما ـ در کربلا بودم. ایشان به مرحوم آقا می‌فرمودند: «من تعجب می‌کنم از نَفَس مسموم این افراد ـ اسم نمی‌آوردند ـ که چطور نَفَس اینها مثل مار و حیّه می‌ماند که وقتی به فردی می‌خورد، اصلاً شخص را از پا می‌اندازد». عبارت ایشان این بود: «وقتی که می‌خورد»؛ وقتی که می‌خورد به شخصی که حرکت می‌کند، راه می‌رود، نَفَس دارد، اهتمام دارد، حرارت و جنبش دارد، او را از پا می‌اندازد و تبدیل به انسانی می‌کند که دیگر همتی ندارد، اهتمامی ندارد، عِرقی ندارد و هرطوری که باد بیاید از این‌طرف و آن‌طرف به همان طرف حرکت می‌کند، این همان کسی است که کَلَکَش کنده می‌شود! لذا این مسئلهٔ خیلی مهمی است که چطور تمایل، تفکر را عوض می‌کند.

مسئله در مورد فقه، استنباط و اجتهاد هم همین است که چطور انسان نسبت به ادراک آن مقام و موقعیّت ـ مگر در مواردی که تکلیف مشخص است ـ حکم می‌کند. یک فقیه باید درصدد این باشد که آسان کند، یعنی باید رحمت خدا را در جای خودش برای افراد جاری کند و در جای خودش هم باید بترساند، همان‌طوری‌که امام صادق علیه السلام و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌فرمودند که عالم و فقیه باید در جای خودش رحمت خدا را بیاورد و در جای خودش انذار و تحذیر را بیاورد،[1] هرکدام در جای خود و این نباید تغییر پیدا

[1] الکافی، ج ۱، کِتابُ فضلِ العلمِ، بابُ صِفةِ العُلماءِ، ص ۳۶، ح ۳:
«عنِ الحلبِیِّ عن أبی‌عبداللَه علیه‌السلام قال: قال أمِیرُ المُؤمِنِین علیه‌السلام: "أ لا أُخبِرُکُم بِالفقِیهِ حَقِّ الفقیهِ مَن لَم یُقَنِّطِ النّاسَ مِن

کند. مثلاً یکی از صفات الهی، صفت غفاریّت و ستاریّت است؛ ـ تا حالا به این مسئله فکر کرده‌اید؟! ـ مجتهد، مخصوصاً قاضی و حاکم شرع باید نسبت به این صفت غفاریّت و ستاریّت ادراک داشته باشد، بنای الهی بر ستاریّت است.

لزوم عدم ابراز و اظهار عیب و گناه افراد توسط قاضی یا مجتهد

قاضی یا مجتهد نباید عیب و گناه یک نفر را ابراز و اظهار کند؛ یعنی وقتی می‌بیند که شخصی گناهی مرتکب شده است، نباید به همه بگوید که من دیدم که فلانی فلان کار خلاف را انجام می‌داد. حالا ممکن است که خلافش هم خلاف بزرگی باشد اما تا کسی ندیده و نفهمیده است، برای چه بیان می‌کنید؟! چرا انسان این کار را انجام دهد؟! به‌طورکلی اصل این قضیه بر ستاریّت و غفاریّت خدا است. صفت الهی صفت رحمت، عطوفت و توابیّت است، اینها از اوصاف الهی می‌باشند.

شخصی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام می‌آید و اقرار می‌کند، می‌گوید: «من فلان کار را انجام داده‌ام، بر من حدّ جاری کن!» حضرت می‌فرمایند: «بلند شو برو دنبال کارت! از کجا می‌دانی؟! کله‌ات باد کرده است، شاید به سرت زده است یا خواب دیده‌ای!»[1] حضرت نمی‌خواهد او ابراز کند! حالا ما یقهٔ طرف را می‌گیریم، اگر هم کاری نکرده است، ده‌تا هم از آن بیرون می‌کشیم! کار ما این است دیگر! اصلاً ما مظهر ستاریّت پروردگار هستیم! صد درجه این‌طرف رفتیم، کارِ نکرده را هم روی آن می‌گذاریم و می‌گوییم که کردی! چرا؟! برای اینکه حدّ الهی باید جاری شود! یعنی چه که باید حد الهی جاری شود؟! کاری انجام نداده است، مسئله‌ای انجام نداده است، می‌توان هزار تأویل و توجیه کرد، اینها همه به‌خاطر نفهمیدن دین است؛ به‌خاطر این است که حقیقت دین و حقیقت این مبانی برای ما روشن نیست. چون روشن نیست، تفکّر براساس عدم معرفت و عدم بصیرت است که باعث ورود بعضی از مشکلات و مسائل می‌شود و کار را مشکل می‌کند.

[برگردیم به] روایت علی بن جعفر:

عن علی بن جعفرٍ عن أخیه موسیَ بن جعفرٍ علیهما السلام قالَ: سألتُه عن رجلٍ نَسِیَ الإحرامَ بالحجِّ فذکرَ و هو بعرفاتٍ، ما حالُه قال: «یقولُ اللهمَّ علی کتابِک و سنّةِ نبیّکَ صلَّی الله علیه و آله، فقدْ تَمَّ إحرامُه فإن جهل أن یُحرمَ یومَ التّرویةِ بالحجِّ حتی رجعَ إلی بلدِه إن کان قَضَی مناسِکَه کلَّها فقدْ تَمَّ حجُّه».[2]

حضرت نمی‌فرمایند که به مکه بیا بلکه می‌فرمایند که در همان عرفات احرام ببندد و بگوید: «اللهم علی

رَحمةِ اللهِ و لَم یُؤمِنهُم مِن عذابِ اللهِ و لَم یُرخِّصْ لهُم فی معاصی اللهِ" الحدیث.»

[1] قضاء أمیرالمؤمنین، (التستری)، ج ۱، ص ۲۵.

[2] وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبواب المواقیت، باب ۱۴، ص ۳۳۰، ح ۸.

کتابک و سنّة نبیّک ...»، حج او تمام است چون بعداً در بحث عرفات می‌آید که «الحجّ عَرَفَةٌ»[1] یعنی نفس ادراک عرفات، حج است. شما ببینید که چقدر مسائل را راحت کرده‌اند، این‌قدر مسائل راحت است.

بحث احرام در میقات را در اینجا به پایان می‌رسانیم و تقریرات و مطالب دیگر را خودتان بخوانید. ما به‌طورکلی بنا نداریم که وارد آن بحث‌ها شویم چون اتلاف وقت است. ما بیشتر مطالب را روی نفس روایات متمرکز می‌کنیم تا مسائل و مطالب دیگران ولی اطلاع بر آنها خوب است.

علیٰ‌کلّ‌حال آنچه را که از این مطالب به‌دست آمد، محصّل و نتیجهٔ بحث در مورد احرام میقات این است که احرام از میقات واجب است، از همان مواقیتی که وَقَّتَها رَسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم برای کسی که اهل آن مواطن ستّه باشد یا اینکه مارّ به آن موطن باشد مثلاً کسی که وارد مدینه شده است باید از همان ذوالحلیفه احرام ببندد و اهل عراق و اهل شام احرام خودشان را در میقاتشان ببندند. فقط در یك مورد است که اهل مدینه یا کسی که در مدینه حداقل یك ماه مانده است می‌تواند از محاذات با میقات محرم شود اما برای سایر افراد، محاذات با میقات صحیح نیست.

مطلب دیگر اینکه انسان به‌واسطهٔ نذر می‌تواند از هر نقطه‌ای برای ادراک فیض بیشتر و فیض اکثر احرام ببندد؛ بلد خودش یا بعد از بلد خودش فرقی ندارد. این کار منافاتی با نفس حرمت احرام قبل از میقات ندارد.

مطلب دیگر این است که کسی که به‌خاطر علتی نمی‌تواند احرام ببندد، می‌تواند از أدنیٰ الحل یا میقاتی که از سایر مواقیت نزدیك‌تر است مثل جحفه که نزدیك‌تر است احرام ببندد؛ یعنی تا آنجا با لباس خودش باشد و از آنجا به بعد احرام ببندد. حالا به‌خاطر سرما و یا اینکه شیخوخیت و هَرمیت و امثال‌ذلك باشد می‌تواند از نزدیك‌ترین مواقیت محرم شود اما افرادی که از میقات عبور کرده‌اند و ناسیاً یا جاهلاً بالحکم وارد مکه شده‌اند، برای اینها واجب است که در صورت امکان و قدرت به همان میقات رجوع کنند و عند عدم التّمکن، به هر مقداری که می‌توانند از مکه خارج شوند و دوباره عند عدم التّمکن و خروج الوقت، می‌توانند از مکه و دویرهٔ‌اهل مکه احرام ببندند.

اللهمَّ صلِّ عَلیٰ محمَّد و آلِ مُحَمَّد

---

[1] عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۹۷:
«رُوی عن علی علیه‌السلام: "أنَّ یومَ الحجّ الأکبرِ هو یومُ عرفة". و منه قولُه علیه‌السلام: "الحجّ عَرَفَةٌ".»